

امیل زولا

حمله به آسیاب

سیروس ذکاء



فرهنگ جاوید

بعد از ظهر زیبای روزی از روزهای تابستان، جشن بزرگی در آسیاب بابا مرلیه^۱ برپا بود. سه میز چسبیده به هم برای رسیدن مهمانان لحظه شماری می کردند. اهل محل می دانستند که آن روز مراسم نامزدی دختر بابا مرلیه، فرانسواز^۲ با دومینیک^۳ جوان است. مردم دومینیک را جوانی بی سروپا و بیکاره می دانستند ولی همه زن ها تا سه منزلی با چشم های آتشین این جوان به غایت خوش قیافه را تعقیب می کردند.

آسیاب بابا مرلیه نعمت بزرگی محسوب می شد. آسیاب درست در مرکز روکروز^۴، سرپیچ جاده بزرگی واقع شده بود. این دهکده بیش از یک کوچه و دو ردیف کلبه های روستایی در دو

1. Merlier

2. Françoise

3. Dominique

4. Rocreuse

طرف جاده ندارد. اما در این پیچ چمنزارها وسیع‌تر می‌شوند و درختان بزرگی در طول رودخانه^۱ مورل با سایه‌های زیبای خود ته درّه را از نظر مخفی می‌کنند.

در تمام ناحیه^۲ لورن^۳، زیباتر و دلنشین‌تر از این منطقه جایی وجود ندارد. در دو سمت این محل بیشه‌های پُردرختی هست که تنه‌های ستبرشان از شیب‌های ملایم بالا می‌روند و با انبوه شاخ‌وبرگشان افق را به دریایی سبزرنگ بدل می‌کنند. درحالی‌که دشت در منته‌الیه جنوب، با محصولات فراوانش گسترده‌تر می‌شود، تا چشم کار می‌کند قطعه زمین است که با پرچین‌هایی از گیاهان، از هم جدا شده‌اند.

اما چیزی که باعث جذابیت روکروز می‌شود، طراوت این محوطه^۴ سبز و پُرگیاه و روزهای گرم ماه ژوئیه و اوت است. رودخانه^۵ مورل از بیشه‌های گان‌یی^۶ پایین می‌آید و پنداری خنکی گیاهان و شاخ‌وبرگ‌هایی را که فرسنگ‌ها از زیر آن‌ها می‌گذرد به خود می‌گیرد و نجوا و سایه‌های سرد و فشرده^۷ جنگل را با خود می‌آورد.

ولی این تنها خنکی و طراوت آن جا نیست: جوی‌ها و نه‌های بسیاری در بیشه‌ها زمزمه‌کنان جاری‌اند و در هر قدم شاهد چشمه‌های جوشان هستیم. وقتی که از کوره‌راه‌ها می‌گذریم احساس می‌کنیم آب‌های زیرزمینی که بر علف‌ها و گیاهان فشار می‌آورند از هر شکافی در پای درخت‌ها و از لای تخته‌سنگ‌ها بیرون می‌زنند و چونان چشمه‌هایی زلال جاری می‌شوند. زمزمه

1. Morelle

2. Lorraine

3. Gagny

این جوی‌ها و نه‌رها آن قدر پُرتنین است که نمی‌گذارد آواز سیره‌ها به‌گوش برسد. آدم در خیالش در باغی افسانه‌ای سیر می‌کند که آبشارها از هر سوی آن جاری‌اند و نغمه‌ها سر می‌دهند.

در پایین دست دشت، چمن‌ها خیس‌اند. درختان شاه‌بلوط تناور سایه‌های رنگارنگی ایجاد می‌کنند. در امتداد چمن‌زارها درختان تبریزی دامن گسترانده‌اند و شبانه‌روز نجوایشان به‌گوش می‌رسد. دو ردیف بلند از درختان چنار رو به بالا به طرف قصر قدیمی گان‌یی می‌روند که اینک ویرانه‌ای بیش نیست.

در این سرزمین پُرباران، گیاهان به‌نحو عجیبی رشد می‌کنند، مثل باغچه‌ای که بین دو تپه پوشیده از بیشه واقع شده باشد اما باغچه‌ای ساخته دست طبیعت، که چمن‌زارهای نرم و درختان کهن‌سالش، همچون سبدهای غول‌آسایی از گل‌وگیاه جلوه می‌فروشند. هنگامی که خورشید در صلات ظهر عمود می‌تابد، سایه‌ها به‌رنگ آبی درمی‌آیند و گیاهان تروتازه از شدت گرما سرخم می‌کنند و دقایقی به خواب می‌روند تا آن‌که با گذر نسیمی بسیار خنک از لای شاخ‌وبرگ‌هایشان دوباره جان می‌گیرند.

در همین مکان بود که آسیاب بابا مرلیه با صدای تیک‌تاک خود جذابیت گیاهان وحشی محدوده^۸ خود را دوچندان می‌کرد. بنای آسیاب که از گچ و تخته‌سنگ‌های بزرگ ساخته شده بود مثل دنیای ما، پیرو کهن‌سال بود. آسیاب تا نیمه در رودخانه^۹ مورل فرورفته بود و به‌شکل نیم‌دایره کنار حوضچه^{۱۰} پاک و زلالی آرام گرفته بود. سدی در این جا تعبیه شده بود که آب را از چند متری روی پره‌های چرخ آسیاب می‌ریخت و در حال چرخیدن، صدای ناله